



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۰/۱۰



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت بیست و ششم )

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاریخ ۲۰۱۱/۱۰/۱۷، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

صرفنظر از تذکرات در قسمت قبلی و تبلیغات «نایب السلطنه» انگلیس یا «ویسرای» بنام «لارڈ لایتن» که نام مکمل وی را «رابرت بولور لایتن» ([Lord Lytton Robert Bulwer-Lytton](#))، قلمداد نموده اند، عاری از دلچسپی نخواهد بود، هرگاه کمی در باره این «لارڈ» و راه و روش و طرز تفکر سیاسی اش تذکر داده شود. در فعالیت های سیاسی لایتن یا لارڈ انگلیسی، در آنزمان برتانیه، وقتی که عضو مجلس نمایندگان می گردد، نخست موقف لیبرال داشته است، بعداً به محافظه کاران می پیوندد. از طریق همین حزب بحیث شخص مهم در سیاست خارجی تعیین می گردد و چنین بر می آید که در سیاست خارجی انگلیس در آنزمان، اقلأ در نیم قاره هند، سیاست محافظه کاران مسلط بوده است. همین محافظه کاران مبتکر و حامی در پروسه تأسیس «حزب مسلم لیگ» در نیم قاره هند بوده اند، که پس از تلاش های دهه های طولانی، آن حزبیاد شده را در سال ۱۹۰۶م، تأسیس نموده اند. بدین ترتیب، همین محافظه کاران برتانوی، در زمان استعمار، بیشتر از هر گروه دیگر در تحریک اختلافات مذهبی بین «هندو» و «مسلمان» دخیل اند. بر اساس پیشبرد همان برنامه های مقدماتی بوده است، که بعد از دهه های طولانی، در تقسیم نیم قاره هند، از همان سازمان های خود ساخته مذهبی، استفاده نموده اند. چنانچه تقسیم نیم قاره هند را، بر حسب شاخص های پیروان دو مذهب بزرگ در هندوستان، یعنی هندو و مسلمان پیاده ساخته اند.

قریب چهل سال پس از تأسیس همین حزب، در پروسه تجزیه نیم قاره هند، بعد از جنگ دوم جهانی، در حقیقت رهبری پاکستان شرقی و غربی را به این حزب سپرده اند و بدون شک جنرالان و افسرانی که سابق در اردوی استعماری انگلیس خدمت می نموده اند، (به عنوان مثال در جنگ های اندونیزیا، برما و غیره اشتراک داشته اند)، باید در اطاعت از رهبران مسلم «لیگ» هدایات جدی از رهبران استعمار دریافت داشته باشند. گفته می شود که در طراحی نام پاکستان همچنان سیاستمداران انگلیسی دخیل و سهیم بوده اند. با وجود آنکه در عرصه بین المللی بعد از جنگ دوم جهانی مناسبات جدیدی رونما گردید و در سمت غرب، موقف برتانیه را در صف قدرت های بزرگ بعد از

ایالات متحده آمریکا، در مقام دوم شناخته اند و روابط پاکستان نو تاسیس را از طریق عضویت در پیمان های نظامی تازه تشکیل، بیشتر با ایالات متحده آمریکا می دیده اند، ولی با شیوه ای که انگلیس در تقسیم میراث استعمار، نقش ایفاء نموده است و تا اکنون همان «ماین» های تعبیه شده احتمالی انگلیس، امنیت و صلح را در منطقه و جهان، بمخاطره انداخته است.

تا همین اکنون محتمل است که همان نمایندگان و هسته های را که، استعمار انگلیس در ادوار طولانی باید تخم گذاری نموده باشد، در وقایع این منطقه نقش ماهرانه را افاشاء می سازد، که فقط احتمال تغییر در پیاده نمودن طریقه عمل و تقرر معاش خوران جدید، متصور بوده می تواند. تا همین اکنون نخبگان، حلقات معتبر پاکستانی در لندن و سایر مراکز استعمار سابق گشت و گذر دارند. این مسئله ایجاب بحث جدا گانه را می نماید. فقط آنچه خیلی سؤال بر انگیز است، اینست که چگونه ممکن بوده است که «گروه جنرالان» با پیوند ها و مناسبات با کشور های غربی، با «افراطیون اسلامی» این به اصطلاح «پاکستان» که در حال حاضر بیش از ۱۸۰ میلیون انسان و اکثراً مسلمان «سنی» بسر می برند، چنان همزیستی نشان می دهند، در صورتی که سر نخ این دو گروه در دست یک قدرت با صلاحیت نباشد. در چنین توازن باید مانند میزان ترازو بین جنرالان و روحانیون اسلامی، یک نیروی دیگر نقش خود را ایفاء نماید. جنرالان دایماً از مصئون بودن «سلاح اتومیک»، حرف می زنند و می گویند که به قدرت دیگری، «بنیاد گرایان افراطی» نخواهد افتاد، این اطمینان را از کجا به مردم و جهانیان می دهند. در حالی که تجربه زندگی برای دانشمندان آموخته است که هیچوقت امنیت صد در صد وجود داشته نمی تواند.

حال بر می گردیم به دوران امیر شیر علی خان و اختلافات با «لارد لایتن» که در عین زمان شاعر نامدار امپراتوری انگلیس یاد شده است، بشمول ادعاهای وسیع در نشرات چه در برتانیه و چه در هند برتانوی، بهانه اصلی جنگ با امیر شیر علی خان، موضوع عدم اشتراک در مراسم امپراتوری در هند برتانوی نبوده، بلکه علت اصلی را مؤرخ هالفین دقیقاً گزارش می دهد که ورود لوامشر نظامی روس بنام «ان. گی. ستولیتوف» (Generalmajor N. G Stoletow) به کابل، موجب اصلی تحریک خشم و غضب ویسرای یا نایب السلطنه انگلیس، در مستعمره هند آن قدرت بزرگ شناخته شده است. برای بدست آوردن همچو بهانه انگلیس اصلاً از مدت ها قبل باید در انتظار بوده باشد.

این مأموریت لوامشر نظامی روس در ماه جون ۱۸۷۸م، توسط حکمران عمومی ترکستان، «کا. پی. کوفمن»

(*K,P.Kaufma*) طرح و سازمان یافته بوده است. به نسبت اختلافات آن وقت بین روسیه و امپراتوری ترک های عثمانی، که از جانب حاکم انگلیسی حمایت می شد، «ستولیتوف» وظیفه داشت تا اتحادی را با امیر شیر علی خان بوجود آورد، در صورتی که برخورد های نظامی بین روسیه و انگلیس واقع شود. (افغانستان گذشته و امروز، اکادمی علوم مسکو، ۱۹۸۱م صفحه ۱۱۶)

چنانچه بر حسب همین منبع، در ماه اگست ۱۸۷۸م طرح قرارداد دوستی «روسی - افغانی» رویدست گرفته می شود. قرار داد از جهت «نورم» های بین المللی و مناسبات بین الدول، دارای محتوای حقوق مساوی بوده، و همچنان همین محتوا بر «منافع متقابل» هر دو جانب استوار بوده است. درین برنامه های مناسبات، جوانب انکشاف در عرصه تجارت و تدارکات دیگر کمک ها به افغانستان، منجمله آمادگی های تعلیم دهی متخصصان و کارشناسان افغان نیز شامل پلان های یاد شده بوده است. اما طوری که در مشی قدرت های بزرگ همیشه، منافع در مجموع و موضوعات

تسلط آنها بر اوضاع روز تقدم می داشته باشد که بدون شک در مطابقت با اهداف ستراتیژیک عمل می کنند. (عناصر عمده مخفی نیز شامل می باشد.)، «دوستی» با دول دیگر دایمی، نمی باشد. حالاتی را هم می توان مشاهده نمود که چنین مناسبات را حتی بعضی از قلم بدستان کشور ما درست درک ننموده اند، روابط دولت ها را بعضاً بسطح دوستی ها و رفاقت های شخصی و فامیلی پائین می آورند و عده حتی با عشق و علاقه احتمالی که به «کاپی» کردن دارند و به امید دستیابی بر اریکه قدرت، حتی مثنی سیاسی چنین سیستم ها و دول را با مناسبات احتمالی شخصی با آن قدرت ها، حتی بمثابه بخش «آیدیالوژیک» و طرز دید سیاسی خود ها، می دانند.

درین لحظات دشوار برای امیر شیر علی خان، آنطوری که نفت الله گزارش می دهد، در فضای بین المللی مناسبات قدرت های بزرگ تغییر می یابد. وقتی خطر بروز جنگ « روس – انگلیس» مرفوع می گردد، با وجود آن هم، حکومت انگلیس همزمان به « کمپاین» وسیع سیاسی – تبلیغاتی مبادرت ورزیده، مدعی می گردد که گویا تحکیم مناسبات « روسی - افغانی»، « خطر مرگیار» بر دارایی ها و ملکیت های انگلیسی در هند برتانوی داشته می تواند، که از آن بعضاً بعنوان مرورید یا «لعل هندی» نیز یاد می نموده اند. در چنین فضا، حکومت وقت روس مایل به متشنج ساختن اوضاع نبوده، آنطوری که در گزارش نفت الله می خوانیم، رهبری روسیه « ستولیتوف» را از کابل باز خوانده است. بنا بر همین منبع سهم این دگروال اردوی یا لوا مشر روسی را، در تهیه سند دوستی « روسی – افغانی» بسطح یک طرح باقی مانده، همه موضوعات مربوط و شامل این برنامه نیز منجمد ساخته شده است.

افغانستان بار دیگر مشابه با وضع قریب صد سال قبل از دوره سلطنت امیر شیر علی خان، بمثابه « دانه غله در بین پله های آسیاب»، یعنی به مرکز توجه منافع قدرت های بزرگ وقت قرار می گیرد. یکی از مصیبت ها و نقایص یا کمبودی های حیات سیاسی این سرزمین را می توان همچنان در آن مشاهده نمود، که مردمان شجاع و عام آن همیشه در میدان های جنگ از خود شهامت و قهرمانی و عشق سرشار بوطن و خاک خود نشان داده اند، ولی با تأسف نتوانسته اند از پیروزی های میدان جنگ، بهره لازم داشته و بیاس احترام بخون شهدا و قربانی ها، نسل بعدی از فضا و شرایط حیات صلح آمیز، مستفید گردند. عوامل گوناگون درین مورد نقش داشته می تواند که نیازمند، تحلیل و ارزیابی عمیقتر تاریخی بوده، که فقط توسط متفکران سالم، ترفیخواه و بشر دوست، بدون تمایلات خاص و پیشداوری ها، تصویر ممکن حقیقی را مجسم سازند. بزرگترین مسئولیت را می توان به حساب زمامداران «رهبران سیاسی» پذیرفت. البته در مورد احتمال تأثیرات دست های کثیف قدرت های مخفی خارجی که با مهارت در همه ادوار توانسته اند، «اجنت های» مزد بگیر یا مزدور را جذب کنند، درجه بلند پذیرفته شده، این موضوع بمثابه یک «راز آشکارا» از جانب صاحب نظران پذیرفته شده است. گمان می رود که مردم عام را با رهبران آنها در لحظات پیروزی که ممکن غرق در نشئه پیروزی بوده اند، توسط افراد مزدور اغفال و از مسیر اصلی منحرف ساخته اند. چه علت است که در طی قرون «جنبش های سیاسی» درین کشور، مانند اکثریت کشور های دنیا در بین توده های مردم، مقام مورد اعتماد را تصاحب نشده اند.

بی ربط نخواهد بود، هرگاه به چند جمله از گزارش مجله «شپیگل» آلمانی که در شماره ۵۱ تاریخ ۱۴ دسمبر ۱۹۵۵م در باره بخشی از تاریخ کشورما، بعد از تأسیس دولت مستقل تحت رهبری احمد شاه درانی، منتشر گردیده است، بار دیگر از نظر بگذرانیم: «... مردم افغانستان در سرزمینی مانند سویدن و سویس در یک کنج علاقمند زاغ نشین (هدف از مردم محتاج و دست تنگ در سیستم سرمایرداری: مترجم)، در سیاست جهانی سکونت ندارند،

**بلکه موجودیت آنرا که با سرنوشت، قرار گرفتن در نقطه لعنتی تقاطع منافع قدرت های بزرگ - تا حدی بمانند دانه غله در بین سنگ های آسیاب - محکوم گردیده است، باید تجهیز و تزئین داشت. ....**

در سال ۱۴۷م شاه پارسی نادرشاه، مسمی به نادر افشار بدست امر محافظین اش بقتل رسید. ( نادر « خود یک «باندیت» ترکمن، بر یارس با اردوی قبیلوی و تبار خود بشمول دزدان هجوم برده و دشت و دامان، دهات و شهرهای آنکشور را توسط سوار کارانش اشغال نمود، خود را پادشاه یارس ساخت. اشغالگران افغانی (هوتکی ها : نویسنده) را از همه کنج و کنار تعقیب نموده، بیرون راند. متعاقباً الی اشغال ولایات غربی امپراتوری مغل در هندوستان، پیشروی کرد: ( H.W. Bellew, p. ۱۹ .., چاپ اول ۱۸۷۹. )).

همزمان با وقوع حادثه قتل نادر، در همین سال ۱۷۴۷م و همان روز های پس از حادثه، یک افسر قطعات و یا واحد های سوار اردوی پارسی، افغانی الاصل بنام احمد خان، فرماندهی یک واحد نظامی ۱۰۰۰۰ نفری جنگیان و همچنان حفاظت از خزانه پادشاهی بشمول الماس مشهور کوه نور را در اختیار داشت، بکمک سوارکارانش و ثروت دست داشته، اقوام مناطق کوهستانی را متحد نمود، خود را پادشاه آنها ساخت. بسوی هند لشکر کشید و بتاريخ ۷ جنوری ۱۷۶۱م در «نبرد خونین در جوار درخت «منگوی» سیاه» در حوالی «پانی پت»، ۲۰۰۰۰۰ هندو را از پا در آورد. هند بقول همین منبع در نتیجه چنان تضعیف گردید، که انگلیس در زمان اشغال کشور پهناور هندوستان به هیچ مقاومت جدی و قوی روبرو نگردیده است.

آن پیروزی افغان ها بر هندو ها، باعث گردید که برتانیه بتواند الی دره خیبر، سرحد افغانستان امروزی پا دراز نماید و در آنجا بزرگترین قرارگاه و استحکامات زمینی نظامی را در آسیا بنا نهد. بدین ترتیب افغانستان مستقیماً در ساحه منافع امپراتوری قرار گرفت. بزرگترین موفقیت و دستاورد تاریخی حکمرایان عاقل افغان در آن نهفته بوده است، تا خطرات تهدید آمیز روسی را از شمال، علیه فشار برتانوی ها و بالمقابل برتانوی ها را در برابر روسها استعمال نمایند، با همچو جسارت و درایت، یعنی عمل حفظ توازن، کشور را از قدرت های بیگانه بدور نگهدارند.

نخستین تلاش، بخاطر تبدیل افغانستان بحیث قلمرو امنیتی ماقبل برای هند تحت تصرف برتانیه، که انگلیس ها بکار برده اند، زمانی است که جنرال «بناپارت» فرانسوی ( در سال ۱۷۹۸م) بر مصر هجوم می برد و در آنجا از برنامه خویش مبنی بر قصد حملات بخاطر پیشروی در شرق نیز سخن می گوید و دو سال بعد از آن با «تزار پاول» (Zar Paul)، پلان اشغال هند را توضیح و تشریح می نماید.

برتانی ها یک «ایجننت» سیاسی خود را از اردوی «مدراس» بنام «مالکولم یا مالکولم» (Malcolm)، بدربار تهران فرستاد. «مالکولم» در قدم اول به عقد یک اتحاد ناپل آمد که بر اساس آن، پارس و انگلیس را علیه خطر روس - فرانسه متعهد ساخته است. درین اتحاد پارس به جانب انگلیس خود را متعهد می داند که در صورت یک حمله افغانی بر هند، خود بر افغانستان حمله خواهد کرد....» (شپیگل شماره ۵۱، چهارشنبه، ۱۴ دسمبر ۱۹۵۵م، صفحه ۳۹)

خوانندگان محترم باید معذرت ما را بپذیرند، که حین جستجوی حقایق تاریخی در باره کشور ما، که در زمانه های مختلف و از طرف محققین متنوع کشور های عدیده به نشر رسیده است، بر می خوریم که ممکن در سلسله وقوع حوادث خلا ها دیده شود، این امر یکی از مشکلاتی است که در تاریخ کشور ما، بحیث روزگاران خیره شناخته شده می تواند. کم افرادی هم در عصر و زمان ما موجود نیستند که وقایع تاریخی را به افسانه و یا افسانه را جای واقعه

تاریخی عوض می کنند. اینرا هم باید بگوئیم که جمع آوری همچو معلومات عاری از تفاوت ها و تضاد ها نخواهد بود. این امر تا حدی هم باید قابل تعجب نباشد. یکی از تکیه کلام های معروف، «تفرقه انداز و حکومت کن» را چه بسی نویسندگان ما، بعضاً با چنان آب و تاب، بیان می نمایند که گویا خود اختراع کرده باشند. این طرزعمل را بیشتر به آدرس «انگلیس» حواله می کنند. در حالی که این طریق حکومتداری و حفظ قدرت های مطلقه و غیره از همان آغاز ایجاد دول در جهان، بمثابه استعداد و هنر انسانی زمامداران شناخته شده، حتی «فاتحان» «هیپتالی ها» قرون قبل در اشغال قلمرو ها در آسیا، بخصوص در کشور ما و قلمرو های اطراف آن، الی هندوستان امروز کار گرفته اند. با وجود آنکه این «فاتحان هیپتالی»، پس از ختم لشکر کشی ها، به نسبت آنکه از خود «کلتور» نداشته اند، بنابر شواهد تاریخی، حتی قسماً در گروپ های اجتماعی «پشتون» مدغم گردیده و در تقویت و رشد کمی گروپ «ایبتی» پشتون آنزمان افزوده اند، قریب هیچ گروپ اجتماعی دیگر درین قلمرو ها، از ادغام هیپتالی ها، خالص نمانده اند. با این تذکرات، نمی خواهیم، سیاست های استعمار برتانوی و یا بهتر بگوئیم، سیاستمداران آنها از استعمال این شیوه مبرا بدانیم، اما خیلی ها، چشم امید به اثرات مثبت آن هم نمی بندم که در جامعه ما از تکرار مطالب، بدست خواهد آمد. بخصوص وقتیکه با بوی پیشداوری نسبت به مؤرخین غربی، منجمله مؤرخین نامدار انگلیسی، تنها از منابع افغانی، رو نویس شود. ما نباید همواره خود را با جملات «یکنواخت» این به اصطلاح مؤرخین افغانی و یا «اسلامی» عادت دهیم و فکر کنیم که نظرات غیر افغان و یا «غیر اسلامی» محتوای حقیقت نخواهد داشت.

وقتی به فضای سیاسی و بحران سی و سه سال اخیر بعنوان مثال می نگریم، تضاد ها و اختلافات سیاسی، ماهیت های متضاد گزارشات در باره حوادث چه درد سری خواهد بود که برای نسل آینده ایجاد ننماید. همین اکنون موجودیت شکلی بیش از یکصد «حزب» بعد از سال ۲۰۰۱م در افغانستان، ناشی از چیست؟ آیا ارزیابی دقیق آن، لازم نیست؟ نباید تشخیص گردد که چه سیاست هائیرا تعقیب می نمایند؟ از آنجائی که بنابر برداشت های مستند، در اکثر کشور های عقبمانده و کم انکشاف تاریخ آنها یا منظم ترتیب نیافته و یا عمدتاً با تمایلات ضد و نقیض چون جانبداری یا تقبیح از رژیم های حاکم تحریر یافته است که شک و تردید در رابطه با حقیقت موضوعات ایجاد شده می تواند.

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!